

الى وقت بعثه وهو اربعون من سنة لقوله عليه السلام ما بعث  
 تا وقت بعثه او وآن چهل سال است بول عليه السلام مبعوث  
 نبی الا بعد الاربعةين وقيل انما ليست مهمونة من البناء  
 حج بنی کو بهیصل سال دکنده شده است که بر سینه که بهیزه دار است از سار  
 بل ناقصه من بنا نبون نبوا یعنی ارتفع لا ارتفاع مقامه من اشیاء  
 بلکه ناقصه از بنا نبون نبوا یعنی مرتفع شده بر آرتفاع مقام او از اول  
 البشر ولقوله تعالى بل مرتعة الله ونحتم الولاية عليه من خصائص  
 خبر و برای قول او تعالی بلکه رفیع کرد او را الله تعالی و برای ختم و این بروی از خصائص  
 الروح الذي هو نفس رحمانی من صفاته الذائقة الحيوة  
 روحی که آن نفس رحمانی است از صفات ذائقة او که حیاتی  
 انه ما يمر على شيء من القابل ولم يباشره بصورة المتألمة الا حتى ذلك الشيء فيقول  
 آنکه نمی گذرد روح بر چیزی از قبیل و بشیرند آن شیء را بصورت اش را خود که زنده اند آن شیء بود  
 فبعله فظفر فيه خاصية الحيوة وان من اثارها حسب تلك القوة ولكن لا حتى  
 بول خود پس ظاهر شد در آن وقت حیات و اثری از اثارها حسب آن قوه و این که  
 ذلك الشيء الذي مر عليه الروح وبانته و سرقت الحيوة فيه يكون تصرفه  
 آن سببی که گذشت بر آن روح و ما شد آن در مراتب که در حیات و در یکی بسیار  
 ای تصرف الروح و با نبوه حسب منزلته ای من اثار ذلك الشيء استعداده  
 ای تصرف روح و ما شد آن حسب مراتب او ای مراتب آن سببی در سواد  
 لا يجب الروح نفسه فان الروح امر قد سبب له حسب عين و حيلة  
 نه حسب روح نبوه زیرا که بر سینه روح امر قد سبب له حسب ادراک بین و حیل  
 حیز

مخصوصة فاذا كان ذلك الشيء اذا امتزاج معتدلا قابل للحيوة ظم في النفس  
 مخصوصه پس که یکپاره است آن سببی صاحب مراتب معتدل قابل حیات را ظاهر شد در  
 والحركة جميع خواص الحيوة حسب المزاج المخصوص وان لم يكن ظم فيه اثار  
 در حرکت و جمیع خواص حیوة حسب مزاج مخصوص و اگر نباشد در آن سببی اثار  
 من الحيوة حسب صورته كما تخالط الصوت البقر على ما يحي الروح مظاهرا  
 از حیوة حسب صورت او مانند خوار برای صوت بقر را که می آید  
 رب انه لا يخالط سبحانه و تعالی بدان الروح ترتب میکند مظاهراش را و اول صفتی که  
 حسب وجوده لازم الروح است حیات است و آن اصل جمیع صفات و وجود است و لهذا  
 اسم حی ایام سبب است بدان سبب علم و ارادت و قدرت و غیره من الصفات  
 مقهور الوجود من مرتب که بعد از حیات و هر چیزی از روح حی است خاصه فایض است بروی از  
 ریش و ادرا حیات است خاصه مناسب او که ظاهر می شود در روی آن حیات و توابع او  
 من العلم والقدرة في الامراته و غيرها حسب مزاج ان چیز پس که در مزاج او ترتب  
 باعتدال باشد چون این ظاهر می شود در روی جمیع خواص بالکثرش و اگر بعد باشد از  
 اعتدال خاصیت حیات و لوازمش بروی مخفی میگرد چون جهاد و معتدل و لهذا قال  
 الشيخ الا ترى ان النسخ الالهي الروح الالهي المنفوخ في الاجسام السواء  
 نسخ آبا نبی بر سینه روح ای روح الهی که در همه است در همه که کثیر  
 لنسخ الروح فيها مع نزاهته عن خواص تلك الاجسام و علو حضرتها  
 برای نسخ روح و آهنا با وجود تر است روح از خواص آن اجسام و علو حضرت روح  
 فاحد ذاته عن التقيد بصفتها كما كيف يكون تصرفه اي تصرف الروح  
 در ذات خود از تقید بصفتها که چگونه می باشد تصرف او ای تصرف روح

